نگرشى بر احكام تصوير 16

خمس در عصر امامان معصوم (عليهم السلام)

محمدباقر شريعتى سبزوارى

خمس در عصر حضرات معصومين (عليهم السلام) از اهميت فوق‏العاده‏اى برخوردار بوده است، ليكن از آن‏جايى كه از عصر امام على (ع) تا زمان امام باقر (ع) شيعه در فشار شديدى از نظر سياسى و اقتصادى قرار داشت و حكومت بنى‏اميّه حساسيت خاصى به تشيّع نشان مى‏داد، از اين‏رو مجالى پيش نمى‏آمد تا فريضه خمس را آن چنان‏كه شايسته و بايسته است، براى شيعيان تبيين نمايند و لزوم پرداخت آن را گوشزد كنند، بلكه با واژه «اَبَحْنا لشيعتنا» آنان را از نگرانى بيرون آوردند و تصرّف در خمس را مباح شمردند. البته وضع اكثر مردم نيز از نظر مالى خوب نبود تا خمس بدهند.

اما در زمان امام محمدباقر و امام صادق (عليهم السلام) اندك مجالى پيدا شد تا مردم با مسئله خمس آل محمد (ص) تا حدودى آشنا شوند. ضمن اين‏كه زندگى مسلمان‏ها نيز رونق تازه‏اى پيدا كرده بود. به همين دليل عده‏اى از طرف امامان مأمور شدند تا خمس را جمع‏آورى كنند. بعضى از اين افراد عبارت‏اند از:

1 - مفضّل بن عمر، از شخصيت‏هاى بنامى است كه از طرف امام صادق (ع) و امام كاظم (ع) در گرفتن حقوق شرعى مردم وكالت داشت و به وى اختيار داده شده بود تا خمس را در راهى كه صلاح مى‏داند به مصرف برساند. وى نيز مقدارى از خمس را براى فقراى شيعه و مبلغى را هم براى اصلاح ذات البين و آشتى دادن بين آنها در منازعات مالى اختصاص داده بود.(1)

2 - نصر بن قاموس اللّخمى، يكى ديگر از نمايندگان امام باقر (ع) براى گردآورى خمس بود و اين نمايندگى تا بيست سال تداوم داشت.(2)

3 - عبدالله جندب، از جانب امام موسى بن جعفر و امام رضا (عليهما السلام) نمايندگى داشت و به جمع‏آورى خمس اهتمام مى‏ورزيد. خوش‏بختانه مردم در اين دوران استقبال خوبى از خمس نشان دادند و به نمايندگان امام كاظم (ع) به قدرى خمس پرداختند كه هنگامى كه آن حضرت به شهادت رسيد وجوه زيادى از خمس نزد نمايندگان ايشان باقى مانده بود. نوشته‏اند كه مبلغ هفتاد هزار دينار پيش «زياد قندى و حمزة بن‏

بزيع» و سى هزار دينار پيش «عثمان بن عيساى رواسى» بود.(3)

4 - على بن يقطين، يكى از شيعيان نام‏دار موسى بن جعفر (ع) بود كه با اجازه حضرتش نخست وزيرى هارون را پذيرفته بود. وى هر چيزى كه از طرف هارون مى‏رسيد به خدمت امام كاظم (ع) ارسال مى‏كرد. معروف است كه از طرف خليفه عباسى پيراهن گران قيمتى به وى اهدا شد. آن را خدمت حضرت فرستاد، ولى امام آن را برگرداند و فرمود: «در آينده‏اى نزديك به آن نياز خواهى داشت». پس از مدتى يكى از درباريان نزد هارون سعايت كرد كه على بن يقطين، شيعه است و از علاقه‏مندان موسى بن جعفر (ع) مى‏باشد و هر سال خمس اموال خود را براى او مى‏فرستد. از جمله چيزهايى كه فرستاده، همان پيراهن ارزش‏مندى است كه به او هديه كرده‏ايد.

هارون با شنيدن اين گزارش، غضب‏ناك شد و ابن يقطين را احضار نمود، سرنوشت پيراهن را از وى پرسيد. عرض كرد: در محل امنى نگه داشته‏ام. به دستور هارون رفتند و پيراهن را آوردند. آن‏گاه هارون به وى گفت: «از اين پس حرف هيچ كس را درباره تو نخواهم پذيرفت.»(4)

امام رضا (ع) هنگامى كه دريافت مذهب اهل بيت به بركت خمس رواج بيشترى پيدا كرده است وكلاى متعددى را براى جمع‏آورى آن تعيين فرمودند كه از جمله آنها اين افراد بودند: صفوان بن يحيى، يونس بن عبدالرحمن، محمد بن سنان و... .(5)

امام جواد (ع) نيز براى جمع‏آورى خمس نمايندگانى را گماشته بود كه از ميان آنها افرادى چون: زكريا بن آدم، على بن مهزيار اهوازى، سعد بن اشعرى قمى و ابراهيم بن احمد همدانى را مى‏توان نام برد.(6)

امام هادى (ع) نيز نمايندگانى براى گردآورى خمس آل رسول مشخص كرده بود؛ على بن جعفر الهمّانى، حسن بن راشد و ايوب بن نوح بن درّاج نخعى، از جمله اين نمايندگان بودند.(7)

امام حسن عسكرى (ع) نيز وكيلانى براى جمع‏آورى خمس در شهرهاى مختلف داشتند كه به برخى از آنها اشاره مى‏كنيم:

1 - ابراهيم بن عبده نيشابورى: وى از بزرگان شيعه در نيشابور بود. امام در نامه مفصّلى كه به اسحاق بن اسماعيل نوشته است، چنين يادآورى مى‏كند: «تمام دوستان من در آن‏جا بايد حقوق مالى را به ابراهيم بن عبده نيشابورى پرداخت نمايند.»(8)

2 - احمد بن اسحاق: امام (ع) در نامه ديگرى مى‏نويسد: ابراهيم بن عبده، وكيل وى، موظف است حقوق امام (خمس) را جمع‏آورى كرده و به احمد بن اسحاق تحويل دهد.(9)

3 - عثمان بن سعيد عَمْرى: او از كسانى است كه امام عسكرى (ع) درباره وى در حضور عده‏اى از شيعيان مى‏فرمايد: «شاهد باشيد كه عثمان بن سعيد، وكيل من است و فرزندش محمد وكيل فرزندم مهدى است.»(10)

در همان زمان عده‏اى از شيعيان يمن براى پرداخت خمس به محضر امام عسكرى (ع) شرف‏ياب شدند، آن حضرت عثمان بن سعيد وكيل خويش معرفى كرد و به وى دستور داد خمسى را كه براى آن حضرت آورده بودند تحويل بگيرد.(11)

پس از شهادت امام عسكرى (ع) عده‏اى از شيعيان خدمت احمد دينورى رسيدند و گفتند: شانزده هزار دينار (خمس) نزد شيعيان ذخيره شده است، آنان شما را انتخاب كرده‏اند تا به حضرت حجّت برسانيد. او احتياط كرد و به تفحّص پرداخت.(12)

خمس در غيبت صغرى‏

در غيبت صغرى‏، مراجعات مردم به نمايندگان خاص حضرت بود. با وجود آن‏كه شيعيان در حال تقيّه و ترس و اضطراب و زير فشار حكومت‏هاى غاصب عباسيان به سر مى‏بردند، ولى هيچ‏گاه از پرداخت خمس اموال خود غفلت نمى‏كردند و وجوهات شرعى را به وكلاى آن حضرت مى‏رساندند.(13) اين شيوه پسنديده در عصر رسول اكرم (ص) نيز كم و بيش به چشم مى‏خورد.

بعضى از مورّخان معتبر مثل ابن سعد و صاحب كتاب فتوح البلدان نوشته‏اند كه پيامبر اسلام (ص) براى گرفتن خمس نيز افرادى را به اطراف و اكناف مى‏فرستاد؛ چنان‏كه به دو طايفه معروف «سعد بن هُذَيم و بنى جذيمه» نامه نوشت كه خمس و زكات را به فرستادگان او تحويل دهند.(14) هم‏چنين آن حضرت عمرو بن حزم را براى اين منظور به يمن فرستاد و حال آن‏كه در آن سرزمين جنگى در كار نبود تا خمس غنايم جنگى را مطالبه نمايد.(15)

در كتاب سيرة النبى، نامه‏اى كه پيامبر اكرم (ص) به برخى از قبايل عرب نوشته، آمده است: «زمين و دشت و دره‏ها و آن‏چه در آنهاست، در اختيار شما باشد تا اين‏كه حيوانات از گياهان و شما از آب‏هاى آن استفاده كنيد، به شرط آن‏كه خمس اموال خويش را بپردازيد.»(16)

مالك خمس كيست؟

بحثى كه در اين‏جا بايد طرح و بررسى شود اين است كه مالكيت خمس از آن كيست؟

برخى از محققان مى‏گويند: با توجه به اين‏كه اگر خمس اموال عمومى جمع‏آورى شود به صورت ثروت كلانى در مى‏آيد، همين امر باعث گرديد كه برخى از وكلا در خمسِ گردآورى شده طمع كنند. به همين دليل حاضر نشدند خمس اموال را به امام بعدى به بهانه ثابت نشدن امامت وى، واگذار نمايند تا به زعم خودشان از انشعاب شيعه جلوگيرى كنند. از اين‏رو خمس اموال را شخصاً تصاحب كرده و در تملّك خويش در آوردند.

در پاسخ بايد گفت: علل و عوامل انشعابات در تشيّع، فقط به دليل وجود خمس كلان نبوده است؛ علل ديگرى نيز داشته كه از عهده اين مقال خارج است. البته اين اشكال در مورد واقفيه تا حدودى ممكن است صحيح باشد، زيرا نمايندگان امام هفتم (ع) اموال فراوانى از خمس نزد خود نگه داشته بودند و به بهانه اين‏كه امامت خاتمه يافته مايل بودند به امام بعدى نرسانند و چون معتقد بودند خمس بايد به دست امام معصوم و يا نماينده وى برسد، به همين دليل در امام هفتم متوقف گرديدند و هفت امامى شدند و خمس اموال را تصاحب نمودند.

از آيه خمس و احاديث معصومان چنين استنباط مى‏گردد كه خمس آل رسول، ملك شخصى كسى نيست و اختيار خمس فقط به دست امام معصوم است تا در قدم اول بستگان مستمند پيامبر اكرم (ص) را از سهم سادات اداره كند و ما بقى را در راه ترويج دين و حاكميت الهى مصرف نمايد.

براى روشن شدن اين مسئله، لازم است جاى‏گاه خمس در كتاب و سنّت و سيره امامان، بيشتر روشن گردد.

خمس در كتاب و سنّت‏

به طور كلى خمس جاى‏گاه خاصى در اسلام دارد. در اين‏جا ضمن بيان اهميت و جاى‏گاه خمس، مالكيت آن را نيز بيان مى‏كنيم.

خمس، بودجه‏اى است در دست پيامبر (ص) و امام (ع) تا در مصالح اسلامى مصرف كنند. نمى‏توان گفت خمس، مخصوص اداره كردن زندگى سادات فقير است و بس، چرا كه اگر خمس اموال گردآورى شود ثروت عظيمى را به وجود مى‏آورد كه به مراتب زيادتر از اداره كردن سادات مستمند و ذرارى زهرا و على (ع) است. مضاف بر اين‏كه اگر فرضاً در مقطع زمانى خاصى سادات فقير نداشتيم بلكه همه سادات خودشان خمس مى‏دادند، در چنين شرايطى خمس را در چه راهى بايد مصرف كرد و متولّى يا متولّيان خمس كيانند؟

آن‏چه از قرآن و روايات مفهوم مى‏شود اين است كه خمس، يك نوع بودجه مشروط براى اداره ولايت اسلامى و ترويج مبانى دينى است و مديريت آن به دست پيامبر و يا جانشينان معصوم اوست. به همين دليل حكومت‏هاى بنى‏اميّه و بنى‏العباس و حتى در عصر خلفاى به اصطلاح راشدين به گرفتن ماليات و زكات بسنده مى‏كردند و متعرض خمس نمى‏شدند و در بعضى از مواقع از صاحبان خمس اجازه مى‏خواستند كه خمس را براى مردم مصرف كرده و در آينده دِين خود را پرداخت نمايند.

حضرت على (ع) در ضمن حديثى درباره خمس چنين مى‏فرمايد: اما وجه الاماره و حكومتى بودن اين مال را خداوند در آيه خمس بيان فرموده است: «و اعلموا انّما غنمتم من شى‏ء فانّ للّه خمسه و للرّسول و لذى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السّبيل ان كنتم آمنتم بالله و ما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان و الله على كل شى‏ء قدير؛(17) و بدانيد كه از هر چيزى كه سود ببريد، يك پنجم آن براى خدا و پيامبر و از آن خويشاوندان و يتيمان و بينوايان و از راه ماندگان است... .»

در احاديث و كتاب‏هاى لغوى، غنيمت به معناى مطلق فايده آمده است. حديثى از امام رضا (ع) در تفسير آيه خمس رسيده كه مى‏فرمايد: «و كلّ ما افاده النّاس فهو غنيمة؛ هر چيزى كه مردم از منافع به دست آورند آن، غنيمت و فايده محسوب مى‏شود». سپس در ادامه مى‏فرمايد: فرقى نيست بين گنج‏ها، معدن‏ها و جواهراتى كه غوّاصان از دريا به دست مى‏آورند، و مال حلالى كه با مال حرام مخلوط شده باشد، و غنايم و فوايدى كه از طريق جنگ و جهاد به دست جنگ‏جويان افتاده باشد، و زمينى كه كافر ذمّى از مسلمان خريدارى نمايد، و مالى كه از طريق كسب و كار و تجارت و صنعت به دست بيايد، و ميراثى كه خمس آن داده نشده باشد؛ در تمام اين موارد، پرداخت يك پنجم آن واجب مى‏شود. به دليل اين‏كه تمام اينها غنيمت و فايده محسوب مى‏گردد و از روزى و رزق خدا فراهم شده است.(18)

در اصل وجوب، يك پنجم، از منافعى كه سال بر آن گذشته و از موارد هفتگانه‏اى كه در رساله مراجع آمده است، ترديدى نداريم، ولى بحث ما در اين قسمت پيرامون مالكيت و عدم مالكيت خمس و متولّى آن است. در صورتى كه بودجه‏اى در دست حكومت معصوم باشد، احدى بالاصالة مالك آن نخواهد بود. يكى از شواهدى كه ثابت مى‏كند خمس بايد به دست امام برسد و مصرف شود اين است كه تقسيم سهم سادات به گروه يتيم، مسكين و ابن السبيل لازم نيست مساوى باشد، بلكه تقسيم آن بايد با نظر ولىّ خمس و امام معصوم و در غيبت كبرى‏ به دست مجتهد جامع الشرايط صورت بگيرد؛ چنان‏كه در حديث صحيح بزنطى آمده: هنگامى كه از امام رضا (ع) پرسيدند: اگر يك گروه از سهمْ برندگانِ سهم سادات زيادتر از گروه ديگر باشد خمس را چگونه بايد ميان آنها تقسيم كرد؟ امام رضا (ع) فرمود: «ذاك الى الامام؛ اين امر به نظر امام بستگى دارد. همان‏گونه كه پيامبر اكرم (ص) نيز طبق نظر خود عمل مى‏كرد، امام نيز بر اين شيوه عمل مى‏كند.(19)

از امام (ع) سؤال شد اگر خمس از مصارف سال زيادتر باشد چه بايد كرد؟ فرمود: «انّ الزّائد يرجع الى الوالى و التّقسيم بنظره؛ زيادى خمس به حاكم اسلامى بر مى‏گردد و تقسيم آن به نظر او مى‏باشد.»

موارد مصرف خمس‏

خمس به دو قسمت منقسم مى‏شود: سهم امام و سهم سادات. سهم امام همان‏گونه كه از قرآن و روايات استفاده مى‏شود، ملك شخصى پيامبر و امام نمى‏باشد، بلكه پيامبر و امام، مسئول تصرّف در آن هستند و به اندازه نياز شخصى مى‏توانند تملّك كنند. ولايت امام، بر گرفتن و مصرف خمس است و به معناى ملكيت شخصى او نيست. مالكيت خدا نيز بر قسمتى از خمس (سهم امام) از مقوله مالكيت اعتبارى است كه عرف مى‏تواند براى خدا اعتبار كند نه مالكيت شخصى، چرا كه عقلاى قوم چنين مالكيت شخصى را براى خداى متعال وضع نكرده‏اند. به گونه‏اى كه اگر پيغمبر اكرم (ص) در فروش اموال خمسى از ناحيه خدا وكالت داشته باشد با فروش آن، از مالكيت اعتبارى خداوند خارج شده و بها و ثمن آن وارد ملكيت خدا شود؛ چنان‏كه در مالكيت‏هاى شخصى و عرفىِ متداول چنين مى‏باشد. مضاف بر اين، مالكيت اعتبارى براى خدا و رسولش توأم با هم معنا ندارد، خواه اين نوع ملكيت در عرض هم باشند يا در طول هم قرار گرفته باشند.(20)

اما اگر مراد از آن، ملكيت تكوينى باشد از دايره موضوع بحث ما خارج مى‏گردد، زيرا بحث ما در قلمرو احكام فقهى بر اساس اعتبارات عقلايى است، نه دقت‏هاى عقلى و فلسفى كه در اين‏گونه موضوعات زمينه مناسبى ندارد؛ چنان‏كه قراين موجود نيز اين معنا را تأييد مى‏كند، زيرا خداوند احتياجى به مال خمسى ندارد و آن‏چه از اموال در اختيار بشر است، مال خداست.

در صورتى كه مالكيت به مفهوم اولويت در تصرّف براى خدا و پيامبر باشد، اعتبار چنين مالكيتى براى خدا در اين‏گونه موارد از نظر عقلا مانعى ندارد، بلكه در نگاه آنها معقول و معتبر خواهد بود. بنابر اين كلمه «فأنّ للّه خمسه» يعنى اين‏كه صاحب اختيار و آن كسى كه ولايت بر خمس دارد، حضرت حق مى‏باشد. كلمه «للرسول» نيز همين معنا را مى‏رساند؛ يعنى رسول خدا هم ولايت در تصرّف دارد، چرا كه جزو اعتباريات عقلانى است و ادله خمس چنين امرى را معقول مى‏شمارد. همان‏گونه كه وحدت سبك و سياق نيز بر اولويت در تصرف دلالت و تأكيد دارد، چرا كه تفكيك ميان مالكيت خدا و رسول در آيه خمس، خلاف ظاهر است و نمى‏توانيم مالكيت خدا را از باب اولويت در تصرّف بر مالكيت اعتبارى حمل كنيم، اما از واژه «للرّسول و لذى القربى» مالكيت شخصى استنباط نماييم. اين نوع برداشت، خلاف ظاهر آيه است و حمل مفهوم آيه بر خلاف ظاهر، احتياج به قرينه و دليل قابل توجهى دارد، در صورتى كه دلايل، خلاف آن را مى‏رساند؛ بلكه چنين تفكيكى ميان مالكيت خدا و رسول در اين آيه، مخالف نصوص روايى و فتواى فقها نيز مى‏باشد.(21)

به همين دليل هنگامى كه از امام رضا (ع) سؤال مى‏شود آن‏چه مال خداست، در نهايت مال چه كسى است؟ مى‏فرمايد: آن‏چه مال خداست، مال رسول اوست: «و ما كان لرسول الله فهو للامام؛(22) و آن‏چه مال رسول الله است، پس آن، عيناً مال امام مى‏باشد». شايد به همين دليل در السنه و افواه شيعيان، خمس به سهم سادات و مال امام تقسيم و تعبير مى‏شود.

در حديثى ديگر على بن راشد مى‏گويد: به امام ابى الحسن الثالث گفتم: اموالى به ما مى‏دهند و مى‏گويند: براى ابو جعفر است كه پيش ما باقى مانده، با آن اموال چه كنيم؟ امام فرمود: «ما كان لابى بسبب الامامة فهو لى و ما كان غير ذلك فهو ميراث على كتاب الله و سنة نبيّه؛ هر چيزى كه به دليل مقام امامت براى پدرم بوده، الان مال من است و هر چيزى كه از ناحيه شخصى و غير از منصب امامت از پدرم باشد، جزء ميراث او محسوب مى‏شود كه طبعاً مطابق كتاب خدا و سنّت پيامبر (ص) بين ورثه تقسيم مى‏شود.»

بنابر اين، نظريه كسانى كه معتقدند خمس، ملك شخصى پيامبر و امام است، درست نيست، بلكه آنها متولّى گرفتن و مصرف كردن خمس در راه پيشبرد اسلام و مسلمانان مى‏باشند.

امام خمينى (ره) نيز در كتاب ولايت فقيه تصريح مى‏كند به اين‏كه خمس، يك نوع مالياتى است كه در اختيار حكومت اسلامى قرار مى‏گيرد، چرا كه سهم امام و سادات، يك ثروت كلانى است كه بى‏شك براى سير كردن شكم سادات فقير و يتيم و درمانده، وضع و تشريع نشده است، ولى از آن‏جايى كه صدقه بر ذرّيه رسول خدا (ص) تحريم شده، مقرّر گرديده است كه حكومت اسلامى به جاى صندوق صدقات، از صندوق خمس به آنان كمك كند و اين، تبعيض نيست، بلكه مى‏خواهد سادات از زكات واجب كه مخصوص مستمندان غير سادات است و مى‏تواند در عمران و آبادانى بلاد اسلامى نقش اساسى داشته باشد، استفاده نكنند.

در هر صورت، به عقيده نگارنده، خمس اموال نه به صورت بودجه حكومتى است كه در هر عصر و زمان بايد به حكومت عادل داده شود و نه جزء اموال شخصى امام معصوم و جانشينان آنهاست كه بتوانند شخصاً تملّك نمايند، بلكه امام و فقها، صاحب اختيار در گرفتن خمس و صرف قسمتى از آن در مصالح سادات و بخش اعظمى از آن در راه ترويج اسلام و تقويت حوزه‏هاى علميه و دادن شهريه به طلاب علوم دينى مى‏باشند؛ چنان‏كه سيره علماى صالح و مراجع عظام همواره بر اين امر جارى بوده و تا ظهور امام عصر (عج) ادامه خواهد داشت.

پي نوشت ها :

1) آية الله نورى همدانى، خمس.

2) معجم رجال الحديث، ج 9، ص 140.

3) معجم رجال الحديث، ج 9، ص 139.

4) مناقب، ج 4، ص 322.

5) خلاصة المقال، ص 105.

6) التهذيب، ج 4، ص 123.

7) همان، ج 2، ص 159.

8) تنقيح المقال، ج 1، ص 25.

9) همان.

10) بحارالانوار، ج 51، ص 345.

11) همان، ج 1، ص 346.

12) بحارالانوار، ج 51، ص 300.

13) سيرة الائمة الاثنى عشر، ج 2، ص 495.

14) الطبقات ابن سعد، ج 1، ص 23.

15) فتوح البلدان، ج 1، ص 84.

16) سيرة النبى، ج 3، ص 314.

17) انفال (8) آيه 41.

18) فقه الرضا، ص 293.

19) كافى، ج 8، ص 544 و وسائل الشيعه، ج 9، ص 519.

20) تحقيق اين موضوع را در كتاب بيع‏امام، ج 3، ص 22 پى‏گيرى كنيد.

21) طوسى النهايه، ص 198 و شرايع الاسلام، ج 1، ص 164.

22) كافى، ج 1، ص 544 و التهذيب، ج 4، ص 126.